حق حق حق

بسم اللہ الرحمن الرحیم

در لطیفهٔ پنجم کتاب لطائف اشرفی حضرت سید محمد اشرف جهانگیر قدس سره شرح
اصطلاحات و اسرار صوفیه که بالفاظ ظاهر سفتند - نوشته اند نقل آن کرده می آید تا تطبیق
لغات شعرا بر وفق عبارات فضلا کرده بموقف مقصد بسرعت برسد بالنبی و آله الارشد

الف کلیسا عالم حیوانی را گویند چلیپا عالم طبائع را گویند ترسا معانی و حقائق را گویند
وقتیکه تحقیق در تحقیق باشد لقا ظهور معشوق است چنانکه عاشق را یقین حاصل گردد که اوست وفا
عنایت ازلی را گویند بواسطه عمل خیر و اجتناب از شر شب یلدا نهایت الوان را گویند که سواد اعظم است
تماشا عشرت یافتن را گویند چشم شهلا ظاهر کردن احوال و کرامات و علوم بر سالک است و غیره
و شهرت ازین مقام خیزد و این از مکر و استدراج خالی کم باشد - محب صاحب محبت را
گویند عام تر از انکه طلب مقارن آن باشد یا نه خواه طلب باشد و خواه طلب نباشد محبوب
حق تعالی را گویند وقتی که مستغنی از دوستی داشت او را مطلقاً بی قیدی طلب جستن حق را
گویند عام از انکه دوست دارند یا نه بیشتر از عبدیت و معبودیت بود طالب جوینده حق است
از راه عبودیت و محبت کمال نه از روی دوستی مطلوب حق است وقتیکه جوینده عام تر از آن باشد
که بدوستی منسوب بود فریب استدراج الهی را گویند حجاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق
باز دارد بنوعی از انواع از جهت عاشق نقاب مانعی باشد که عاشق را از معشوق باز دارد بحکم
ارادت معشوق طرب انس با حق تعالی و سرور دل در آن شراب غلبات عشق بود با وجود اعمالی که
مستوجب ملامت باشد و این اهل کمال را بود که اخص اند در نهایت سلوک مست خراب
استغراق بود و نظر داشتن بر استغراق خود کباب پرورش دل است در تجلیات شب عالم غیب را بود

قبیل عالم جبروت درین عالم خطی ست ممتد میان وجود و عدم قبیل میان خلق و امر قبیل میان
عالم ربوبیت و عبودیت مطرب آگاهنده بود لب کلام را گویند غبغب اقتران ملاحظه و لذت عالم
بود شباب معرفت سیر بود بی شعور از معرفت و دقائق مقامات و این هر چه بحکم جذبه و چه بحکم سلوک
در اعمال و ریاضات تصفیه پاک بود سخن خوب اشارت واضح در باده غیر باده خواب فنای اختیاری محو
محبت و مستی بود بی سببی و علاقه و بی محرک بحق سبحانه و تعالی ملاحت بی نهایتی کمالات الهی بود که
هیچکس به نهایت آن نرسد تا مطمئن نشود ظرافت ظهور انوارست از حضرت الهی در باده شوخی
کثرت التفات بود غارت جذبه الهی بود دست شیفته محبت الهی بود قامت سزاوار پرستش
بود که جز حق را این سزاوار نیست چشم مست سر کردن الهی بود تقصیر و خورده که از سالک در وجود
آید و جزا و چنانکه هیچکس را اطلاع نیفتد و آن عفو بود عشرت لذت ست با حق سبحانه و شعور آگاهی از
لذت خرابات خرابی بود بت مقصود و مطلوب بود عبادت اجتهاد سالک بود زکوة ترک ایثار
بود تصفیه هم طامات معارف بود دشت صفت قدرت بود انگشت صفت احاطت بود سلطنت
هیئت عالم الست بر صفت ربوبیت محنت الم بود که از سبب معشوق بعاشق رسد اختیاری و غیر
اختیاری راحت وجود امری بود که موافق ارادت دل باشد رویت عدم قدرت از ادای
عبودیت کبر انحصر سعادت خواندن ازلی شقاوت راندن ازلی عینیت مقام اثنینیت بود (ج) حج سلوک
الی الله بود تاراج سلب اختیار سالک در جمیع احوال و اعمال ظاهری و باطنی رنج وجود امری را
گویند (ح) قدح وقت را گویند صلح قبول اعمال و عبادت و وسایط قرب صبح طلوع وقت
و احوال بود که برخلاف ارادت دل بود (خ) رخ تجلیات محض را گویند فرخ محل لذات
زبان تلخ امری را گویند که موافق طبع سالک نباشد سبب تلخ عدم لذت از مشاهده چاه زنخ مشکلات
اسرار مشاهده (دال) ساعد صفت قدر و قوت را گویند قد استوار الهی بود خد حالتی باشد که بعد

فراق ظاهر گردد باعث طلب بود فریاد ذکر جهر را گویند درد حالتی بود که از محبت طاری شود که طاقت
حمل آن نبود محبوب را شاهد تجلی حق باشد عید مقام جمع را گویند تهید اعراض از زیادتی و
فضولی بود بادیه مقام گشتن موهوبات را گویند دراز قهر میل با اصل خود است با وجود علم و
آگاهی از یافت لذت و دریافت مقصد سیر جذبهٔ الٰهی بود که گاه سلوک بر وی مقدم بود یا عکس
مکر بخور دادن معشوق مست عاشق را گاه بطریق لطف و موافقت گاه بطریق قهر و مخالفت
جور باز داشتن سالک بود از عروج امیر ارادت الٰهی مسالک جاری داشتن است بر سالک
تکبر بے نیازی ست از اعمال سالک را شهر وجود مطلق بود در سطاعت بود یار صفت الٰهی را
گویند که در ور نسبت کافه موجودات را هیچ رسم موافق تر ازین نیست سالک را چه کلمهٔ توحید
وابراست غمگسار صفت رحمانی بود که شمولی و عمومی دارد غمخوار صفت رحیمی حق بود که خصوصیت
دارد دلدار صفت باسطی را گویند مهر و روحیت در دل دلبر صفت قابضی بود باندوه و محنت
در دل سیر صفت ارادت الٰهی بود دور رهایت سلوک بود خمار رجعت از مقام
وصول بقهریه بطریق انقطاع شب قدر تقار سالک بود در عین استهلاک بوجود حق تعالے
کفر تاریکی عالم و تفرقه بود دیر عالم انسانی کافر صاحب اعمال تأثیر مقام خمور بهار
مقام علم گلزار مقام کشف اسرار مطلقاً بهرچه اطلاق کنند بآن اضافت کرده باشد
و بآن یار خوانند ابر حجابی که سبب وصول بود و حصول شهود بواسطهٔ اجتهاد که بنماید
جویبار مجازی عبودیت بود نالهٔ زار جستن محبت نالهٔ زیر الطاف محبوب محب را
گویند گوهر سخن اشارت واضح باشد سخن چون گوهر اشارت مدرکه کنار در دریافت
اسرار دوام بود حضور مقام وحدت بود شهر انسانیت را گویند قطار عبارت
از ریاضت بود گوهر معانی و صفات را گویند صبر قهر و مجبوری بود بنقدیر الٰهی

کبر تسلط صفات قهر را گویند بر عاشق زنار قوت دادن معشوق ست عاشق را (ز) زار
ترکنار جذبهٔ الهی وقتیکه سلوک مقدم باشد و بزحمت و مجاهده بسیار کاری کشاده نشود و
ناگاه جذبه در رسد و کرداراو را قبول کند و باقی احوال او تمام کند بمقصد رساند
ناز قوت و ارادت معشوق ست عاشق را روز تتابع انوار نور و ز مقام تفرقه نماز
مطاوعت خط سبز عالم برزخ (س) مجلس ایات و اوقات حضور حق باشد ناقوس
یاد کردن و ذکر مقام تفرقه بود نرگس نتیجهٔ عالم را گویند که در دل پیدا شود چشم نرگس
ستر احوال و کمالات علوم مرتبهٔ سالک چه از خود که مردم او را دانند که ولی ست ولیکن
او از خود بند داند که ولی ست و ولایت خود را داند لیکن او را اندانند و این دو قدم از یک
جنس بود (ش) عیش دوام حضور ست و فراغت آن بتمامی قلاش معاشر و مباشر
اعمال ست چنانکه اقتضای احوال ست او با کش ترک هم و ثواب است هم از معصیت
هم از عبادت در غلبه محبت دوش صفت کبریا حق را گویند عالم ازل محل
تکثر اسماء بناگوش دقیق را گویند (ع) شمع نور اسد بود سماع مجلس گویند
قطع ترک الم (ف) لطف پرورش عاشق را گویند زلف منیت هویت را گویند
تاب زلف اسرار الٰهی بود پیچ زلف اشکال الٰهی بود رقت طلب معشوق مر عاشق را
گویند علت شهوات نفس است و هر چه در ان نفس را حظی بود (ق) عشق محبت مفرط را
گویند معشوق حق تعالی بود وقتیکه طالب بجد تمام جوید از انجهت که مستحق دوستی است
من جمیع الوجوه عاشق جوینده حق را گویند شوق انزعاج در طلب حق بعد از ان که
یافت و یا روز زمان فقدان بشرط آنکه اگر در یابد معشوق انزعاج ساکن شود و لیکن عشق
همچنان باشد باقی از دوام یافت نقصان نه پذیرد بلکه زیاده شود و در عشق اشتیاق کمال

امزعاج در میل کلی و طلب تمام و عشق بدام بطریق یافت و نایافت یکسان بود فراق غیبت را گویند
فرق صفت حیات را گویند دگر ، شنگ احکام طوالع و لوامع انوار است از حضرت
احد در مادہ شوخی جنگ امتحانات الٰہی را گویند. بانواع بلاہای ظاہری و باطنی سیان
باریک حجاب وجود سالک وقتیکہ حجاب دیگر نماندہ باشد دل بمیل رجوع بود باصل
خود بے شعور و آگاہی از اصل و مقصد ہمچون رجوع طبیعت چون جمادات بطالع اربعہ
کہ بے اختیار مائل اند اصل را و ہمچو رجوع عناصر باصل اعمال متابعت اوامر است نیل
دوستی حق بود باوجود طلب وحدت تمام جمال ظاہر کردن کمالات معشوق است جہت زیادت
رغبت و طلب جلال ظاہر کردن بزرگی معشوق است از جہت استغنا از عاشق و نفی غرور
عاشق و اثبات بیچارگی او و بزرگی معشوق شکل وجود حق تعالیٰ را گویند شمائل امتزاج
جمالیات و جلالیات و سرعت روا کردن عقل عالم نیز را گویند وصال مقام وحدت
را گویند مع الله سرا و جہرا کاہل بطی السیر بود این گاہ باشد کہ سبب دانستن طریق باشد
سالک را و کمال سالک باشد و ہمچنین سیر الملک کمل سیر ہای بود کہ بر جہت محتاج نبود
و گاہ باشد کہ بسبب تقصیر سالک بود محل آرام و تکلیف بود نقل کشف معانی و اسرار را گویند
سبیل غلبۂ احوال ولی را گویند کہ فرح و ترح باشد گل نتیجہ عمل را گویند لب لعل
بطون کلام را گویند (ھم) فہم آلت دریافتن را گویند رآم محل تجلیات کہ از عالمیان
پوشیدہ بود حاکم اوامر شرع کہ بر سالک جاری دارند تظلم استعانت بردن ست بحضرت
الٰہی از شر شیطان و نفس امارہ از تقصیر خود نسیم باد یاد آور د عنایت بود بام محل تجلیات را گویند چشم صفت بصیری
را گویند شراب تمام عیش ممزوج را گویند جام احوال بود اسلام متابعت دین
بود و اعمال متابعت دوام مقادیر بے اختیاری را گویند سلام در ورود محبت بود

پیام اوامر و نواهی که خلائق بآن امتثال نمایند غم بود اندوه و محنت و طلب معشوق را
گویند ستم تصفیه ظاهری و باطنی بود جشم موقف بود خشم ظهور صفات قهری را گویند
بر خود ستم پرورش سالک (دون) کین تسلط صفات قهری بود تاختن ایقان اتیان
الهی بود آستان اعمال و عبادات بود مهربان صفت ربوبیت را گویند جانان صفت
قیومی که جمله موجودات قیام بدو دارد و اگر ارتباط بموجودات پیوسته نشود قیام عالم
ممکن نبود دین اعتقادی را گویند که از مقام تفرقه سر بر زند بیابان وقایع طریق
را گویند فروختن ترک تدبیر و اجتهاد بود گردن تسلیم و بود دست بحکم تقادیر و ترک
تدبیر و اجتهاد و بذل کردن عدل بود از جیب [illegible] و غنچه باغ [illegible] در باختن
محو کردن احوال ماضیه از نظر باطن ترک کردن قطع اعمال از هر چیزی خاستن
قصد و عزیمت بود نشستن سکینه بود رفتن عروج بود از عالم سفلی بعلوی آمدن
رجعت بود بعالم بشریه از عالم ارواح یا از استغراق و سکر درون عالم ملکوت بود بیرون
عالم ملک تابستان مقام معرفت بود زمستان مقام کشف بود بستان محل
کشادگی ای صفت بساطت عام تر از آنکه مخصوص بود ریحان نوری بود که از
غایت تصفیه و ریاضت حصول شده بود باران نزول رحمت بود آب روان فرح
دل بود پای کوفتن تواجد دست زدن محافظ و مراقبه اوقات بود چهره گلگونه
تجلیات که در غیر باده بود در خواب و یا بیداری یا بعالم بیخودی لب شکرین کلام
منزل که انبیا را بواسطه ملک و اولیا را بواسطه تصفیه باشد لب شیرین کلام بی واسطه
بشرط ادراک و شعور دهان صفت متکلمی دهان شیرین صفت متکلمی بطریق تقدس
خارج از فهم و وهم انسانی سخن اشارت و انتباه الهی بود سخن شیرین طلقات

الٰہی بود انبیارا بواسطہ وحی و اولیارا بواسطہ الہام دُرِّ سخن مکاشفات و اسرار و اشارات
الٰہی در مادہ و غیر مادہ محسوس و معقول گوہرِ سخن اشارت واضح را گویند در مادہ و غیر
مادہ معقول و محسوس زبان آن اسرار الٰہی بود زبان شیرین امرے را گویند کہ
موافق تقدیر باشد میان آن سابقہ کہ درمیان طالب و مطلوب ماندہ باشد از سیر
و مقام حجاب موی میان نظر سالک بہ قطع محبت از خود و غیرہ حسین جمعیت کمال
معشوقست سلطان جریان احوال بر عاشق چنانچہ عادت اوست ہجران التفات
بغیر حق از درون و برون پیر مغان اشارت بہ مرشد محقق کلبۂ احزان وقت حزن بود
میدان مقام شہوت را گویند چوگان تقدیر جمیع امور بطریق صبر و قہر
فغان آن ظاہر کردن احوال درون مردن طرف دوراندگی از حضرت حق
ساربان راہ نمای بود ایمان مقدار و آتش بود حُسن جمعیت کمالات را گویند
(دوام) آرزو میل است با اصل خود باندک آگاہی و علم بعضے از اصل و مقصد گیسو طریق
طلب را گویند سِتر و علو مرتبہ بود کمان ابرو عرض سقوط بر سالک بسبب تقصیر
و باز بحکم عنایت ساقط ناکردن از درجہ مقام جفت ابرو سقوط سالک از درجہ مقام بسبب
کردن تقصیر و باز تصعد او بحکم جذبہ و عنایت و بمقامی و درجہ کہ بود طاق ابرو اہمال کردن
است در سقوط سالک از درجہ و مقام بسبب تقصیر گذاشتن را و ران نشو ترقی بود شستہ شیشہ
برداشتن خردہا را گویند کہ از تقصیر در وجود آمدہ بود و صفای حضور عاشق و معشوق
جستجو خردہا کردن را گویند از ہر طرف کہ باشد گفتگو کتاب محبت انگیز باز و اہمال
شیپا است (ہ) کرشمہ التفات بود شیوہ اندک جذبہ الٰہی کہ گاہ باشد و گاہ نہ
کہ موجب غرور و غفلت نہ بود خانہ خودی بود کُنہ ماہیت الٰہی بود برون از ادراک

کافهٔ عالمیان دستگاه حصول جمیع صفات کمال باوجود قدرت بر هر صفتی حجابه منصف
شدن به صفات کمالات دیده اطلاع الٰهی بود قره اهمال اعمال است هر سالک را
ستر گو و چهرا جسم حکمت الٰهی تبسم قره اهمال ناکردن سالک ستر او چهرا چشم آهوانه
ستر کردن الٰهی تقصیرات سالک را از عین سالک لیکن آگاه کردن سالک را از تقصیر
که کرده باشد و ازان نیز که از غیر او سبزه عین معرفت بود شراب پخته
عیش صرف بود شراب خانه عالم ملکوت بود میخانه عالم لاهوت بود میکده
قدم مناجات بود خمخانه غلبات و مهبط غلبات که از عالم دل است ماده عشق
وقتیکه ضعیف بود درین عوام را نیز بود خمر اسرار و مقامات و احوال
بود که در سلوک از سالک پوشیده بود شبانگاه ملکه شدن احوال بود توبه باز
گشتن از چیزی ناقص بسوی کمال زکوٰة ترک و ایثار بود کعبه مقام وصول
خرقه صلاحیت را گویند و صورت سلامت سجاده سر باطن را گویند یعنی
هر چه نفس دران باشد لاله نتیجه معارف بود که مشاهده کنند شگوفه علو مرتبه بود
بنفشه تکیه را گویند که قوت ادراک دران نکنند ترانه آئین محبت را گویند
چهره تجلیات بود که قابل اطلاع سالک باشد خال سیاه عالم غیب خط سیاه غیب الغیب
سلسله اعتصام خلائق سینه صفت عالم الهیت را گویند حلیه ولایت بود که بهر نوع باشد
از اجتبا و اصطفا بوسه استعداد قبولی کیفیت کلام را علمی و عملی صوری و معنوی غمکده
مقام مستوری وه و دیده وجود مستعار بود آه علامت کمال عشق که زبان از بیان قاصر بود [گردد]
موانع که میان عاشق و معشوق بود دی مستوری تقدیس بری رد کردن اعمال عباد را
سرکشی مخالفت ارادت و مراد سالک بود توانائی صفت فاعل مختار را گویند تندی

صفت قهاری چنانکه مقتضای الهی بود توانگری حصول جمیع کمالات منوآری اطاعت و
استیلای الهی بود آشنائی تعلق وقید ربوبیت بمخلوقات کلیتاً وجزئیتاً چون تعلق
خالصه بمخلوق بیگانگی اشتغال عالم اله که بهیچ وجه مماثلت ومشابهت ندارد گوی مقام عبادت
دلکشائی صفت فنائی در مقام آتش در دل جان افزای صفت باقی ابدی بود که
فنائی را بدو راه نبود هوی ظاهر هویت یعنی وجود که هیچکس را معرفت او وعلم
حاصل نیست و باو راه نه پیشانی ظهور اسرار الهی چشم خماری ستر کردن تقصیر سالک
را گویند لیکن کشف آن بر ارباب کمال که از و اکمل و اعلی و اجلی باشد خمی غلبات عشق
باوجود اعمال که مقارن سلامت باشد و این خواص را باشد ساقی شراب رساننده
بود یعنی مفیض اسرار الهی در دل صراحی مقام مستی فرو گرفتن عشق جمیع صفات
درونی و بیرونی را و آن سکر اول ست نیم مستی آگاهی در استغراق و نظر داشتن
بر استغراق هشیاری افاقات از غلبه عشق صفات درونی و بیرونی را و این صحو الست
زندگی قطع نظرست از انواع اعمال در طاعت لاابالی باک نه داشتن از هر نوع که
باشد پیش آید گوید و کند صبوحی محادثه را گویند عیوقی مسافرت را گویند
زردی صفت سلوک سرخی قوت سلوک سبزی کمال لطف را گویند باقی
کلها را قیاس کنند باین رنگها که گفته شد از هر قبیلے که باشد تاویل از ان گیرند
سپیدی یکرنگی را گویند بتوجه تمام کنند کبودی تخلیط محبت را گویند بوی آگاهی
از مساعدات او پیوستگی دل را گویند نای پیغام محبوب روی مرات تجلیات
را گویند ماه روی تجلیات درباده وقتیکه در خواب یا در حالت بیخودی باشد گوی
مجبوری و مقهوری سالک پیش چوگان تقدیر الهی بیماری قلق وانزعاج درونی را گویند

زندگی قبول و اقبال است تندرستی برقرار ماندن دل را گویند افتادگی ظهور حالت را
گویند خرابی تصرفات و تدبیرات عقل را گویند بیہوشی مقام طمش بود دیوانگی ظفر
احکام عشق را گویند بدہوشی استہلاک ظاہری و باطنی بندگی مقام تکلیف آزادی
مقام حیرت بی نوائی ناتوانی بود فقیری عدم اختیار کہ علم و عمل ازو مسلوب بود
دوری شعور بمعارف کیفیات عالم تفرقہ و دقائق آنرا گویند کاہلی بطی السیر باری
توجہ خالص کہ از اعمال امید ثواب نداشتہ باشد سردی برد نفس گرمی حرارت
محبوب را گویند بیداری عالم صحو پاکبازی توجہ خالص کہ از عمل نہ ثواب خواہد
نہ علو مرتبہ۔ انتہی۔

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ کہ رسالۂ سماع مولفۂ ہادی طریقت و دین و رہنمای شریعت متین سالک جادۂ
طاعت خدا عاشق جناب محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ اجمعین جناب مولانا و
مقتدانا حاجی حافظ محمود بخش صاحب چشتی صابری اکبرآبادی بصحت تمام باہتمام
سید اسحاق علی و شیخ نصیر الدین احمد چشتی بتاریخ ۱۸ ماہ ربیع الاول ۱۳۱۵ ہجری نبوی
در مطبع لامع النور شہر آگرہ محلہ گلاب خانہ بزیور طبع مزین گشتہ مطبوع طبایع خلائق شد

تمت بالخیر

اشتہار

مخدرات سراپردہ ہای قرآنی

چہ دلبرند کہ دل می برند پنہانی

عارفان اسرار معرفت الٰہی وطالبان آثار حقیقت رسالت پناہی کو مژدہ ہو کہ درین ایام سعادت
فرجام ایک کلام مجید بطرز جدید ہمارے مطبع مین زیر طبع ہے جسکی کہ فی زمانہ ہر اہل اسلام کو
ازبس ضرورت ہے وہ یہ کہ متن مین عمدہ با محاورہ اُردو ترجمہ مولانا شاہ عبد القادر صاحب
رحمۃ اللہ کا ہے اور حاشیہ پر تفسیر منحۃ الجلیل اُردو ترجمہ معالم التنزیل کا درج ہے
جسکو اسوہ علماء زمان جناب مولانا بالفضل اولانا مولوی مفتی عزیز الرحمن صاحب دیوبندی نے
عربی سے بالاستیعاب با محاورہ ترجمہ کیا ہے واضح ہو کہ تفسیر معالم التنزیل کو امام ہمام
محی السنّت بغوی رحمۃ اللہ علیہ نے تصنیف کیا ہے حق یہ ہے کہ جو قول مصنف موصوف
نے متعلق بہ تفسیر لکھے ہین وہ بسند متصل رسول مقبول صلعم سے روایت کئے ہین یا اقوال
مفسرین معتبرین از صحابہ و تابعین و تبع تابعین و ائمہ دین رضوان اللہ علیہم اجمعین سے نقل
کئے ہین ناظر کو دیکھنے سے معلوم ہوگا کہ مصنف ممدوح نے کیسے کیسے مضامین جو کہ کلام
الٰہی و احادیث نبوی سے متعلق ہین بیان فرمائے ہین یعنی جس آیت کا مذکور کسی طریق سے
احادیث مین وارد ہے اسکو اوسکے موقع مناسب پر ایسا صحیح نقل فرمایا ہے کہ جسکی تصدیق
ملاحظہ قرآن مجید سے ہوگی قطع نظر علم تفسیر تو بنفسہ ایک مجموعہ علوم کا ہے کیونکہ اوس سے حالات
امم ماضیہ و قصص عبرت افزا اور رد مخالفین و احوال بعث و نشر و کوائف مختلفہ و نیز اختلاف ادیان و ترکیب
بدن و طب روحانی و علامات کفر و ایمان و عقائد و اعمال و عبادت و ریاضت و ترغیب جنت

وترہیب دوزخ وغیرہم خود کل معلوم ہوتے ہین غرضکہ تفسیر ہذا فوائد حکمت و قواعد علوم و منافع
اقسام سے پُر ہے اسلیے کہ علم تفسیر شرح اوس کلام پاک کی ہے جو اقصی الغایات عالم علوم اولین و آخرین عالم کا
ہے چنانچہ خود خالق اکبر مالک جن و بشر ارشاد در شاد فرماتا ہے وان من شیٍ الا عندنا خزائنه ولا رطب ولا
یابس الا فی کتاب مبین بندونکو خدا سے ملانیوالا اور طالب حق کو باطل سے چھڑانیوالا اس سے زیادہ
کسی کا کلام نہین کقوله تعالی - ذلک الکتب لا ریب فیه تدبیر معاش و معاد مین بے بدل
و تفریق امر معروف و نہی عن المنکر مین بے مثل نسخہ کیمیا ہے تو یہ ہے صحیفہ کاملہ بے بہا ہے تو یہ ہے الحق
اس صدف سے وہ جوہر لیبان ہاتھ آتا ہے لاشک اس مخزن سے وہ گوہر ایقان نکلتا ہے کہ طالب صراط
مستقیم کو طلب جب دنیا و مافیہا سے مستغنی کرتا ہے ہو اشارہ من لم یتغن بالقران فلیس منا
ایک اشارہ ہے غناء ظاہری و باطنی کا - غرضکہ شائقین تفاسیر و آثار و ناظرین تواریخ و اخبار
کو ایسا جامع نسخہ کہین دستیاب ہوگا - بوجہ طوالت بسم اللہ کی تفسیر مع شرح لفظ آمین کے
علیحدہ لکھی جائیگی - ہر مہینے مین چار پارے انشاء اللہ تعالی شائع ہونگے قیمت چار پارونکی
مع محصول ڈاک ایک روپیہ مقرر ہے جو صاحب خریدار ہون انکو مکمل کلام مجید لینا ہوگا
ورنہ در صورت نقص کلام الٰہی گناہ ناشناہی تیقن ہے - مشتریان کی خدمت مین عرض ہے
کہ وقت پہونچنے پیکٹ پارون کے بعد ملاحظہ درصورت خلاف نمونہ ہونے کے واپس فرمادین
فوراً اوسکا بدل ارسال ہوگا - دس جلد کے خریدار کو ایک جلد کمیشن مین دیجائیگی - دریافت طلب
امور کے لیے جوابی کارڈ یا ٹکٹ آنا چاہیے - ہفت سورہ جلی قلم مترجم محشی بتفسیر جلالین
اردو مع خواص و فوائد مثل رہائی محبوس و بازگشت مفرورین و بازیابی اشیای گم شدہ و کشادگی بخت دختر و دافع
امراض چیچک و وبا وغیرہ و حصول زیارت حضرت رسول خدا صلعم ہر مسلمان کو اسکا رکھنا ضروریات سے ہے کاغذ ولایتی
۱۴ اور دیسی ۱۲ - تاریخ یوسفی اس مین حالات ریاست جاورہ و ذکر جنگ ہلکر و انگریز و شورش